

بحثهای استاد علامه میلانی



گفتارهایی پیرامون:

مظلومیت برترین مایه

ترجمه:

مسعود شکوهی

بحشای استاد علامه میلانی

۲

گفتارهایی پیرامون :

منظومیت برترین مبانو

ترجمه :

مسعود شکوهی



مرکز تحقیق و پژوهش در فقه و شرع
قم، اردم، ارک، ۲۹۰ تلفن ۷۷۴۰۸۹۵

شناسنامه

- نام کتاب: گفتارهایی پیرامون مظلومیت برترین بانو
- از بحث‌های استاد علامه میلانی ۲
- مترجم: مسعود شکوهی
- چاپ: شریعت - قم
- نوبت چاپ: اول ۱۳۸۱ - ۱۴۲۳
- شمارگان: ۳۰۰۰ نسخه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

... السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا سَيِّدَةَ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ
مِنَ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ ... السَّلَامُ عَلَيْكَ
أَيَّتُهَا الصَّدِيقَةُ الشَّهِيدَةُ السَّلَامُ عَلَيْكَ
أَيَّتُهَا الرَّضِيَّةُ الْمَرْضِيَّةُ السَّلَامُ عَلَيْكَ
أَيَّتُهَا الْفَاضِلَةُ الزَّكِيَّةُ السَّلَامُ عَلَيْكَ
أَيَّتُهَا الْحَوْرَاءُ الْأَنْسِيَّةُ السَّلَامُ عَلَيْكَ
أَيَّتُهَا النَّقِيَّةُ النَّقِيَّةُ السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيَّتُهَا
الْمُحَدَّثَةُ الْعَلِيْمَةُ السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيَّتُهَا
الْمَظْلُومَةُ الْمَغْصُوبَةُ السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيَّتُهَا
الْمُضْطَهَدَةُ الْمَقْهُورَةُ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا
فَاطِمَةَ بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ وَرَحْمَةُ اللَّهِ
وَبَرَكَاتُهُ

مقدمه مترجم

فاطمه، مظلومه‌ای که سالیان درازی مورد ظلم و ستم واقع شده است حتی بعد از شهادت و حتی در سالهای اخیر، دُرْدانهٔ رسول خدا که بعد از او از امتِ او جز حق‌کشی و ناسپاسی چیزی ندید. پارهٔ تن پیامبر که چند روزی پس از او، در میان امت او و در شهر او شبانه و مخفیانه به خاک سپرده شد. چه بگویم دربارهٔ این بانوی بهشتی که در میان اهریمنان مظلوم واقع شد؟ گریست و گریست و گریست تا قالب تهی کرد، مویه کرد و ناله کرد و افغان، تا به آغوش پدرش بازگشت.

با پدرش چه خواهد گفت؟ چگونه شکوه خواهد کرد؟ چگونه؟ آیا خواهد گفت:

پدر جان! بعد از تو خانه‌ام را آتش زدند، همان خانه‌ای که تو بر درگاهش می‌ایستادی و می‌گفتی: «السلام علیکم یا اهل البیت و...» پدر جان! فرزندم را کشتند همان که تو نام «محسن» بر او نهاده بودی، پدر جان! فدک را از من گرفتند همان زمینی که تو بعد از نزول «و آت ذی القربی حَقَّهُ» به من

بخشیده بودی، پدرجان! سیلی به صورتم زدند، گوشواره در گوشم شکستند با تازیانه بدنم را کبود کردند، میان در و دیوار پهلویم را شکستند، پدر جان! هر چه می‌گفتم من دختر رسول خدایم، خانه دختر رسول خدا را آتش می‌زنید؟! گوش نمی‌دادند گویی اصلاً شما را نمی‌شناختند.

پدر جان! بین هنوز ورم بازویم نخواستید، هنوز کبودی بر صورتم دیده می‌شود. هنوز استخوان پهلویم بیرون از بدنم است.

پدر جان! مگر تو به این مردم نگفته بودی که من از شما مزد رسالت نمی‌خواهم جز دوستی و مودت خاندانم؟ آیا معنی «مودت» این است؟ آیا سیلی زدن، پهلوی شکستن و فرزند کشتن معنی مودت است؟ پدرجان! اگر به آنها گفته بودی که «به اهل بیت من ظلم و ستم کنید» چیزی بیش از این می‌توانستند بکنند؟

پدرجان! گویی این مردم سوره هل اتی، سوره کوثر، آیه تطهیر، آیه ذی القربی و ... را نخوانده‌اند، گویی نمی‌دانند که عصمت مرا خدا امضاء کرده است، گویی نمی‌دانند که من تنها یادگار پیامبرشان هستم، من کوثر هستم، سیده النساء هستم، تنها زن معصوم ...

و نمی‌دانم پیامبر چگونه به شکوه دخترش پاسخ خواهد داد؟

دل‌داری او چگونه خواهد بود؟ آیا خواهد گفت:

دخترم! پدرت نیز از این قوم ستم‌ها دیده است، بارها
نقشه قتل مرا کشیده‌اند، این‌ها همان مشرکانی هستند که به
ظاهر اسلام آورده‌اند و منافق نام گرفته‌اند، دخترم! تو پاره تن
من هستی و هر ظلم و ستمی که در حق تو شده است در
حقیقت بر من وارد شده، اگر سیلی به صورت تو زدند گویی
سیلی به صورت من زدند، اگر فرزند تو را کشتند فرزند مرا
کشته‌اند و ... و آزار و اذیت من اذیت خداوند است و اذیت
کندگان خداوند مورد لعن او واقع شده‌اند عذاب دردناکی در
انتظار آن‌هاست.^(۱)

آری فاطمه با آن همه عظمتی که در نزد خدا و رسول او داشت باز

۱- این جملات اشاره به روایاتی دارد که در کتب مختلف شیعه و سنی، و با
سلسله سند و طرق گوناگون و در طبقات مختلف روایت شده و از متواترات
محسوب می‌شود که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «فاطمة بضعة
منی فمن آذاها فقد آذانی ومن آذانی فقد آذى الله» این روایت به صورت
«أغضبها» و «أسخطها» و... نیز روایت شده است، علاوه بر این آیه ۵۷ سوره
احزاب: «إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمْ
عَذَابًا مُهِينًا» به صورت برهان شکل اول منطقی و بدیهی الانتاج دلالت بر
لعن و عذاب آزار دهندگان فاطمه علیها السلام دارد.

هم مورد آزار و اذیت واقع شد، آن همه اشارت‌ها که در آیات مختلف قرآن به عظمت او شده بود و تمام آنچه که از پیامبر در شأن او رسیده بود نادیده گرفته شد.

... آنچه در پی می‌آید ترجمه و تلخیص دو سخنرانی از استاد فرزانه حضرت حجة الاسلام والمسلمین جناب آقای حاج سید علی میلانی است که تحت عنوان «مظلومية الزهرا علیها السلام» به زبان عربی در شب‌های ماه مبارک رمضان سال ۱۴۱۹ به درخواست جمعی از طلاب خارجی مقیم حوزه علمیه قم ایراد شده و به چاپ رسیده است. بنای معظم‌له بر اشاره و گزیده گویی بوده است. و ایشان پس از کنکاش در متون و نصوص موجود به بررسی آن‌ها می‌پردازند، در آغاز سخن گلچینی از روایاتی که در کتب عامه درباره حضرت زهرا علیها السلام آمده و در بحث‌های آینده مورد نیاز خواهد بود ارائه می‌شود آن‌گاه گوشه‌هایی از خیانت و کینه‌توزی نسبت به حضرت زهرا علیها السلام و اهل بیت علیهم السلام تشریح می‌شود. موضوع فدک به عنوان یکی از جلوه‌های مظلومیت حضرت زهرا

علیها السلام مطرح می شود و در ادامه به بررسی نصوصی درباره سوزاندن خانه حضرت زهرا علیها السلام و سقط جنین آن حضرت و شکستن حرمت خانه او می پردازند و در پایان نیز نکاتی دیگر از مظلومیت آن بانوی مطهر به صورت فهرست وار ارائه می گردد.

مترجم

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين والصلاه والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين الطاهرين ولعنة الله على أعدائهم أجمعين من
الأولين والآخرين.

موضوع سخن - هم چنانکه خواسته بودید - مظلومیت حضرت
زهرا علیها السلام است. ما درباره این موضوع بدون هیچ تعصب و
تشنجی سخن خواهیم گفت - گرچه صبر بر آنچه واقع شده، و
خواندن آن‌ها، و گفتن آن‌ها، بسیار سخت است. - و تا حد امکان
سعی خواهیم کرد سخن نگوییم مگر از مهم‌ترین، مشهورترین،
صحیح‌ترین، و کهن‌ترین کتاب‌ها و منابع اهل سنت.

برخی از قضایا در تاریخ اسلام صرفاً تاریخی هستند، مثل
جنگ‌های رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم یا ازدواج امیر المؤمنین
علیه السلام پس از فاطمه زهرا علیها السلام، و... اما ماجرای حضرت

زهرای علیها السلام اساس مذهب ما است، و تمام رویدادهایی که به این ماجرا ملحق می‌شوند و بعد از آن واقع شده‌اند همه مترتب بر این ماجرا هستند. و اگر از مذهب شیعه اثنی عشری قضیه حضرت زهرا علیها السلام و آثاری که بر آن مترتب می‌شود گرفته شود چیزی از این مذهب نمی‌ماند و مذهبی مانند مذاهب دیگر خواهد شد. بنابر این نباید گفته شود که: «این هم یک قضیه تاریخی است و تحقیق در آن فقط جنبه تاریخی دارد»، چرا که قضیه آن حضرت ارتباط مستقیم با عقیده و اصل مذهب دارد.

ما پیرامون ماجرای حضرت زهرا مباحثی را عنوان خواهیم کرد، و باید به همه این مباحث عنایت و توجه کامل بشود تا به مطلب پایانی برسیم و از این مباحث نتیجه‌گیری کنیم.

مقدمه:

**احادیثی درباره منزلت فاطمه زهرا علیها السلام نزد
خدا و رسول خدا**

در باره حضرت فاطمه زهرا علیها السلام، منزلت و شؤونات آن حضرت نزد خدا و رسول خدا احادیث فراوانی وجود دارد تا جایی که بزرگانی از شیعه و سنی کتاب‌هایی به منظور جمع‌آوری آنها سامان داده‌اند، ما قبل از ورود به مباحث مورد نظر از میان آن احادیث روایات ذیل را بازگو می‌شویم. و خواهید دید که ذکر آن‌ها نقش مهمی در مباحثمان دارد و مصادر آن‌ها نیز از کهن‌ترین منابع سنیان است:

حدیث نخست:

«فاطمة سیّدة نساء أهل الجنة»

«فاطمه سیده زنان اهل بهشت است»

«فاطمة سیّدة نساء هذه الأمّة»

«فاطمه سیده زنان این امت»

«فاطمة سیّدة نساء المؤمنین»

«فاطمه سیده زنان مؤمن»

«فاطمة سيّدة نساء العالمين»

«فاطمه سیده زنان جهانیان»

این حدیث با الفاظ مختلف آن در «الصحيح» بخاری، کتاب بدء الخلق، «المسند» احمد بن حنبل، «الخصائص» نسائی، «المسند» ابی داود طیالسی، «الصحيح» مسلم باب فضائل الزهراء، «المستدرک» حاکم، «الصحيح» ترمذی، «الصحيح» ابن ماجه و کتب دیگر^(۱) موجود است.

حدیث دوم:

«فاطمة بضعة مني من أغضبها أغضبني»

«فاطمه پاره تن من است هر کس او را به خشم آورد

مرا به خشم آورده است.»

۱- الخصائص: ۳۴، الطبقات: ۴۰/۲، مسند احمد: ۲۸۲/۶، حلیۃ الاولیاء:

۳۹/۲، المستدرک: ۱۵۱/۳.

این حدیث با این عبارت در «الصحيح» بخاری^(۱) و مصادر دیگر دیده می‌شود.

«فاطمة بضعة مني يربيني ما أرابها ويؤذيني ما آذاها»

«فاطمه پاره تن من است مرا آشفته می‌کند هر آنچه او را آشفته کند و مرا ناراحت می‌سازد هر چه که او را ناراحت کند.»

به این عبارت در «الصحيح» بخاری، «المسند» احمد بن حنبل، «الصحيح» ابی داود، «الصحيح» مسلم و مصادر دیگر آمده است.^(۲)

«إِنَّمَا فاطمة بضعة مني يؤذيني ما آذاها»

«یقیناً فاطمه پاره تن من است آنچه او را بیازارد مرا می‌آزارد.»

به این عبارت در «صحيح» مسلم^(۳) وجود دارد.

۱- صحيح بخاری / بدء الخلق، باب مناقب قرابة الرسول و متعبة فاطمة.

۲- مسند احمد بن حنبل: ۳۲۸/۴.

۳- صحيح مسلم، باب مناقب فاطمة.

«إِنَّمَا فَاطِمَةُ بَضْعَةٌ مِنِّي يُوْذِنِي مَا آذَاهَا وَيَنْصِبُنِي مَا
أَنْصِبُهَا»

«یقیناً فاطمه پارهٔ تن من است آنچه او را بیازارد مرا
می آزارد و آنچه او را اندوهگین سازد مرا اندوهگین
می کند.»

به این عبارت در «المسند» احمد بن حنبل، و «الصحيح» ترمذی بر
می خوریم و حاکم در «المستدرک» می گوید: این روایت بر مبنای
بخاری و مسلم، صحیح است^(۱)

«فَاطِمَةُ بَضْعَةٌ مِنِّي يَقْبِضُنِي مَا يَقْبِضُهَا وَيَبْسُطُنِي مَا
يَبْسُطُهَا»

«فاطمه پارهٔ تن من است آنچه او را اندوهگین کند
مرا اندوهگین می کند و آنچه او را شاد کند مرا شاد
می کند.»

با این عبارت در «المسند» و «المستدرک» و منابع دیگر موجود

۱- المستدرک: ۱۵۸/۳، مسند احمد: ۳۲۳/۴.

است و حاکم ذیل آن می‌گوید: اسناد آن صحیح است.^(۱)

حدیث سوم:

«إِنَّ اللَّهَ يَغْضِبُ لَغَضَبِ فَاطِمَةَ وَيَرْضَى لِرِضَاهَا»

«خداوند به غضب فاطمه غضب می‌کند و به

خشنودی او خشنود می‌شود.»

این حدیث را در «المستدرک» و «الاصابه» و «تهذیب التهذیب»

می‌یابید، و صاحب «کنز العمال» آن را از ابی یعلی و طبرانی و ابی

نعیم روایت می‌کند، دیگران نیز این حدیث را روایت کرده‌اند.^(۲)

حدیث چهارم:

پیامبر هنگام وفاتش فاطمه را خواند و آهسته به او چیزی گفت،

فاطمه گریست، پس دوباره او را فراخواند و آهسته چیزی به او گفت،

فاطمه خندید^(۳) هنگامی که رسول خدا فوت کرد عایشه او را سوگند

۱- المستدرک علی الصحیحین: ۱۵۳/۳ کنز العمال: ۶۷۴/۱۳، ۱۱۱/۱۲.

۲- المستدرک: ۱۵۸/۳، مسند احمد بن حنبل: ۳۲۳/۴.

۳- در برخی از عبارات این حدیث است که: این رازگویی پیامبر و فاطمه بر عایشه گران آمد.

داد تا بگوید که پیامبر به او چه گفته است، فاطمه گفت:

«سَارَّني رسول الله (أو: سَارَّني النبي) فأخبرني أنه
يقبض في وجعه هذا فبكِيتُ، ثمَّ سَارَّني فأخبرني أنِّي
أوَّلُ أهل بيته أتبعه فضحكْتُ»

«رسول خدا آهسته به من گفت که در این بیماری
فوت خواهد کرد، و من گریستم؛ آن‌گاه دوباره آهسته به
من خبر داد که: من اولین فرد از اهل بیتش هستم که در
پی او خواهم رفت، پس من خندیدم.»

این حدیث در «صحيحين» و «صحيح ترمذی» و «المستدرک» و
کتب دیگر^(۱) آمده است.

حدیث پنجم:

این حدیث از عایشه روایت شده است که او گفت:

«ما رأيت أحداً كان أصدق لهجةً منها غير أبيها»

۱- صحيح بخاری کتاب بدء الخلق، صحيح مسلم فضائل فاطمه، صحيح
ترمذی والمستدرک: ۴/۲۷۲.

«هیچ شخصی را راستگوتر از او [فاطمه] غیر از

پدرش ندیدم.»

این حدیث در «المستدرک» دیده می‌شود و حاکم ذیل آن می‌گوید:
این روایت بر مبنای شیخین [بخاری و مسلم] صحیح است و ذهبی
نیز بر صحت آن اقرار دارد، همچنین این حدیث در «الاستیعاب» و
«حلیة الأولیاء» نیز موجود است.^(۱)

حدیث ششم:

عایشه می‌گوید:

«كانت إذا دخلت عليه - على رسول الله - قام إليها

فقبلها ورحب بها وأخذ بيدها فأجلسها في مجلسه»

«هنگامی که فاطمه بر رسول خدا وارد می‌شد، پیامبر

به استقبالش بر می‌خواست او را می‌بوسید و به او

خوش آمد گفته دستش را می‌گرفت و او را در محل

۱- المستدرک على الصحيحین: ۳/۱۶۰، حلیة الاولیاء: ۲/۴۱ الاستیعاب:

نشستن خود می‌نشانند.»

حاکم می‌گوید: این حدیث بنا بر مبنای شیخین صحیح است و
ذهبی نیز بر صحت آن اقرار دارد.^(۱)

حدیث هفتم:

طبرانی روایت کرده است که پیامبر به علی فرمود:

«فاطمة أحبَّ إليَّ منك وأنت أعزُّ عليَّ منها»

«فاطمه نزد من محبوب‌تر از تو است، و تو نزد من از

او عزیز‌تری.»

همیشی گوید: رجال این حدیث، رجال صحیح است.^(۲)

این‌ها احادیثی بود که به عنوان مقدمه بحث‌های آینده برگزیده
بودیم و در مطالب آینده از این احادیث استفاده خواهیم کرد. چنانکه
دیدید این احادیث از مصادر مهم اهل سنت و با اسنادی که نزد آن‌ها
صحیح است انتخاب شده بود، و در دلالت آن‌ها نیز جای هیچ‌گونه

۱- المستدرک علی الصیحین: ۱۵۴/۳.

۲- مجمع الزوائد: ۲۰۲/۹.

مناقشه‌ای نیست.

یکی از دلالت‌های این احادیث این است که: فاطمه علیها السلام معصوم است، همچنان که آیه تطهیر و دلایل دیگر نیز این نکته را ثابت می‌کند.

همچنین افراد زیادی از محدثین و بزرگان علمای اهل سنت گفته‌اند که زهرا علیها السلام از خلیفه اول و دوم برتر است به دلیل این احادیث، و مخصوصاً حدیث «فاطمة بضعة منی» بلکه برخی از آن‌ها فاطمه را از تمام خلفای چهارگانه برتر شمرده‌اند و دلیل آن‌ها فقط همین احادیث است.

در این جا مناسب است که عبارت «مناوی» را که مشتمل بر اقوال برخی از علمای بزرگ اهل سنت است ذکر کنیم.
او در «فیض القدر» و در شرح حدیث «فاطمة بضعة منی» می‌گوید:

استدل به السهيلي على أنَّ من سبها كفر، لأنَّه يغضبه
وأنَّها أفضل من الشيخين.

سهیلی^(۱) به این روایت بر کفر کسی که به فاطمه دشنام دهد استدلال می‌کند، چرا که هر کس او را دشنام دهد رسول خدا را به خشم آورده است و او [فاطمه] برتر از شیخین [ابوبکر و عمر] است.

اگر این لام در «لأنه يغضبه» لام علت باشد، و علت هم یا عمومیت دهنده است یا تخصیص دهنده، که در این جا باید عمومیت دهنده باشد، بنابر این هرچه موجب غضب فاطمه علیها السلام شود موجب کفر خواهد بود پس آزار فاطمه نیز موجب کفر است، چون بدون تردید آزار فاطمه علیها السلام، رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم را به خشم می‌آورد.

مناوی در ادامه می‌گوید:

قال ابن حجر: وفيه - أي في هذا الحديث - تحريم أذى من يتأذى المصطفى بأذيته، فكل من وقع منه في

۱- او یکی از حفاظ و علمای بزرگ اهل سنت است و تألیفاتی چون شرح سیره ابن هشام و کتب دیگر از خود بر جای نهاده است.

حقّ فاطمة شيء فتأذّت به فالتبّي (صلی الله علیه وسلم) يتأذّى به بشهادة هذا الخبر، ولا شيء أعظم من إدخال الأذى عليها في ولدها، ولهذا عرف بالاستقراء معالجة من تعاطى ذلك بالعقوبة بالدنيا ولعذاب الآخرة أشد.

ابن حجر گوید: در این حدیث تحریم اذیت کردن کسی است که با اذیت او رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم اذیت می شود. بنابر این هر چه بر فاطمه علیها السلام واقع شود و او را اذیت کند به گواهی این حدیث رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم بدان اذیت می شود، و چیزی بیش از آن فاطمه علیها السلام را نمی آزارد که فرزندان او را بیازارند. به همین دلیل کسی که چنین کند بزودی در دنیا عقاب ببیند و البته که عذاب آخرت شدیدتر است. پس این حدیث حکم به حرمت اذیت کردن فاطمه علیها السلام می کند، چرا که او پاره تن رسول خداست، بلکه چنانکه گذشت اذیت کردن او موجب کفر است.

مناوی سپس می‌افزاید:

قال السبكي: الذي نختاره وندين الله به أن فاطمة
أفضل من خديجة ثم عائشة.

قال شهاب الدين ابن حجر: ولوضوح ما قاله السبكي
تبعه عليه المحققون.

وذكر العَلَمُ العراقي: إنَّ فاطمة وأخاها إبراهيم أفضل
من الخلفاء الأربعة باتفاق.^(۱)

سبکی گوید: آنچه ما اختیار می‌کنیم و در برابر
خداوند آن را برگردن می‌گیریم این است که: فاطمه
علیها السلام برتر از خدیجه و عایشه است.

شهاب‌الدین ابن حجر گوید: به دلیل روشنی آنچه
سبکی گفته است محققان بعدی از او در این نظر پیروی
کرده‌اند.

علم‌الدین عراقی گوید: فاطمه و برادرش ابراهیم به

۱- فیض‌القدير فی شرح الجامع الصغير: ۴/۴۲۱.

اتفاق علما از خلفای چهارگانه برترند.

بنابر این بین ما و سنیان در این که فاطمه علیها السلام از ابوبکر و عمر برتر است و اذیت او موجب دخول در آتش است، اختلافی نیست. چنانکه دیدید این احادیث کاملاً مطلق هستند و هیچ گونه قیدی در آنها نیست، وقتی پیامبر می فرماید: «خداوند به غضب فاطمه غضب می کند» نمی گوید: اگر چنین و چنان بود، یا به شرط فلان، یا اگر غضبش به فلان علت بود؛ بلکه بدون هیچ قیدی می گوید: «خداوند به غضب فاطمه غضب می کند.» این غضب به چه سببی باشد؟ نسبت به چه کسی باشد؟ در چه زمانی باشد؟ هیچ اشاره ای ندارد و کاملاً مطلق است و وقتی می گوید: «آنچه او را اذیت کند مرا اذیت می کند.» دیگر نمی گوید: اگر چنین بود، یا اگر اذیت کننده فلانی بود یا اگر در فلان وقت بود، بلکه حدیث کاملاً مطلق است «آنچه او را اذیت کند مرا اذیت می کند».

و نیز این احادیث دلالت می کنند که: سخن او هر چه باشد باید پذیرفته شود و تکذیب او حرام است، و دیدیم که عایشه گواهی

می‌دهد که او بعد از پدرش راستگوترین مردم است.
تمام این سخنان را پیامبر با علم به آن‌که بعد از او چه خواهد شد
گفته است و دیگران را بر این خصوصیات آگاه نموده است.

گفتار نخست:

کینه‌ها

کینه‌هایی در دل مردم

ابویعلی و بزار - به سندی که حاکم، ذهبی، ابن حبّان و دیگران آن را صحیح دانسته‌اند - از علی علیه السلام روایت کرده‌اند که آن حضرت فرمود:

«بینا رسول الله صلى الله عليه وسلم أخذ بيدي ونحن نمشي في بعض سكك المدينة، إذ أتينا على حديقة، فقلت: يا رسول الله ما أحسنها من حديقة! فقال: إنّ لك في الجنة أحسن منها، ثمّ مررنا بأخرى فقلت: يا رسول الله ما أحسنها من حديقة! قال: لك في الجنة أحسن منها، حتّى مررنا بسبع حدائق، كلّ ذلك أقول ما أحسنها ويقول: لك في الجنة أحسن منها، فلمّا خلا لي الطريق اعتنقني ثمّ أجهدش باكياً، قلت: يا رسول الله ما

یَبِیکِک؟ قال: ضغائن فی صدور أقوام لا یبدونها لک إلاّ
من بعدی، قال: قلت: یا رسول الله فی سلامة من دینی؟
قال: فی سلامة من دینک.»

روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم دست مرا
گرفت و با هم در برخی از کوچه های مدینه راه می رفتیم
تا به باغی رسیدیم، من گفتم: یا رسول الله چه باغ
زیبایی! رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: تو در
بهشت باغی زیباتر از این داری، سپس به باغ دیگری
برخوردیم، من گفتم: یا رسول الله چه باغ زیبایی! رسول
خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: تو در بهشت باغی
زیباتر از این داری، تا به هفت باغ گذر کردیم که من
می گفتم: چه باغ زیبایی! و رسول خدا صلی الله علیه و آله
وسلم می گفت: تو در بهشت باغی زیباتر از این داری، و
هنگامی که راه خلوت شد رسول خدا صلی الله علیه و آله

وسلم مرا به آغوش کشیده گریست، گفتم: یا رسول الله چه چیزی تو را گریانده است؟ فرمود: کینه‌هایی که از تو در دل این قوم است و آن‌ها را آشکار نمی‌کنند. مگر بعد از من، گفتم: یا رسول الله آیا در آن هنگام دین من سالم است؟ فرمود: آری، دین تو سالم است.

این حدیث با این عبارت در «مجمع الزوائد» از ابی یعلی و بزّار آمده است.^(۱) و نیز به همین سند در «المستدرک» موجود است و حاکم و ذهبی^(۲) هر دو آن را صحیح دانسته‌اند. سند آن یقیناً صحیح است، هر چند در عبارت «المستدرک» فقط ابتدای حدیث ذکر شده و ادامه آن مذکور نیست و حدیث در جمله «تو در بهشت باغی زیباتر از این داری» پایان می‌یابد. و خدا می‌داند که این تصرف از سوی خود حاکم بوده یا نسخه برداران یا ناشرین کتاب.

۱- مجمع الزوائد: ۱۱۸/۹.

۲- المستدرک علی الصحیحین: ۱۳۹/۳.

همچنین احادیث صریحی وجود دارد که مراد از «اقوام» در این حدیث قریش است.

اندکی از کینه‌های بسیار

از کینه‌ها، خیانت‌ها و جنایت‌هایی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از آن‌ها خبر داده بود و پس از او بر اهل بیت علیهم السلام وارد شد، جز اندکی در کتاب‌ها اثری دیده نمی‌شود، علت آن هم واضح است؛ چرا که آن‌ها سالیان درازی تدوین حدیث را منع کردند و هنگامی هم که تدوین شد به دست بنی‌امیه و در زمان آن‌ها و با کنترل آن‌ها تدوین گشت، و در آن شرایط هر کسی که روایتی از آنچه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بدان اشاره فرموده بود داشت، آن را نقل نکرد، و اگر هم کسی چیزی نقل کرده باشد نوشته نشد و از نشر آن و از این که به دیگران منتقل شود جلوگیری شد، تا جایی که اگر نزد کسی کتابی بود که در آن خبر و اثری از آن مسائل وجود داشت از او گرفتند و نابود ساختند یا خود او آن‌ها را مخفی کرد و برای احدی آشکار ننمود.

مواردی از این قبیل را به عنوان نمونه می‌خوانیم:

- احمد بن حنبل در کتاب «العلل» می گوید: ابو عوانه^(۱) کتابی در معایب اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نوشته بود، سلام بن ابی مطیع^(۲) نزد او آمد و گفت: «ابی عوانه! آن کتاب را به من بده»، ابو عوانه کتاب را به او داد و سلام آن را گرفت و سوزاند.^(۳)

- احمد بن حنبل در همان کتاب از عبدالرحمن بن مهدی^(۴) روایت می کند: از این که نگاهی به کتاب ابی عوانه کرده ام استغفار می نمایم^(۵)

او از این که به آن کتاب نگریسته استغفار می کند و دیگری می آید و کتاب را از او می گیرد و بدون اجازه و رضایت او آتش می زند.

۱- ابو عوانه یکی از بزرگان حُفَظ و محدّثین اهل سنت است و کتابی به نام صحیح ابی عوانه تألیف کرده است.

۲- ذهبی او را چنین توصیف می کند: الامام القدوة، من رجال الصحيحین، سیر اعلام النبلاء: ۴۲۸/۷.

۳- کتاب العلل و الرجال: ۶۰/۱.

۴- ذهبی در توصیف او می گوید: الامام الناقد المجود، سید الحُفَظ، سیر اعلام النبلاء: ۱۹۲/۹.

۵- کتاب العلل و الرجال: ۹۲/۳، چاپ جدید.

- در شرح حال عبد الرحمن بن خراش نوشته‌اند: او معایب شیخین [ابوبکر و عمر] را در دو جزء نوشته بود.

- در شرح حال حسین بن حسن اشقر ذکر کرده‌اند: احمد بن حنبل از او حدیث نقل می‌کرد و می‌گفت کسی او را دروغگو نخوانده است.^(۱) به او گفتند: که «اشقر» احادیثی علیه ابوبکر و عمر روایت می‌کند و بابتی در ذکر معایب آن‌ها نگاشته است. احمد بن حنبل چون چنین شنید گفت: پس صلاحیت این را ندارد که از او حدیث نقل شود.^(۲)

آن دو جزء، یا آن بابتی که مشتمل بر معایب ابوبکر و عمر بود کجاست؟ چرا چیزی از آن برای ما روایت نشده و به دست ما نرسیده است؟ و چرا به مجرد این که احمد بن حنبل می‌فهمد که اشقر درباره شیخین چنان احادیثی روایت می‌کند و چنان احادیثی را در کتاب خود آورده است، نظر خود را تغییر می‌دهد و به ناگاه در دید او اشقر

۱- دقت کنید: احمد بن حنبل از او حدیث نقل می‌کند و می‌گوید کسی او را دروغگو نخوانده است.

۲- تهذیب التهذیب: ۲/۲۹۱.

دروغگو و غیر قابل اعتماد می شود و صلاحیت نقل و روایت حدیث را از دست می دهد.

در شرح حال بسیاری از بزرگان حدیث که جزء راویان صحاح سته هستند گفته اند: که آن ها به ابوبکر و عمر دشنام می داده اند، برای نمونه بنگرید به شرح حال اسماعیل بن عبدالرحمن السدی،^(۱) تلید بن سلیمان^(۲) جعفر بن سلیمان الضبعی^(۳) و دیگران.

اینان چرا به شیخین دشنام می دادند؟ آیا روایتی، بلکه روایت هایی به آن ها رسیده بود که آنان را وادار به دشنام می کرد و آن ها به خود اجازه می دادند که به خلیفه اول و دوم فحش و لعن نثار کنند، آن روایات و مسائل اکنون کجاست؟ در حالی که در شرح حال رجال و بزرگان شان فراوان دشنام به عثمان و معاویه دیده می شود به اندازه ای که شاید غیر قابل شمارش باشد.

در نیمه دوم قرن سوم لعن و طعن بر شیخین بسیار گزارش شده

۱- تهذیب التهذیب: ۲۷۴/۱.

۲- تهذیب الکمال: ۳۲۲/۴.

۳- تهذیب التهذیب: ۸۲/۲-۸۳.

است. «زائده بن قدامة» که در نیمه دوم قرن سوم می زیسته است می گوید: چه زمانی شده است؟! مردم، ابوبکر و عمر را دشنام می دهند.^(۱)

این امر همچنان گسترش می یافت تا در قرن ششم یکی از محدثین بزرگ اهل سنت به نام عبدالمغیث بن زهیر بن حرب حنبلی بغدادی، کتابی در فضیلت یزید بن معاویه و در دفاع از او و جلوگیری از لعن بر او نگاشت. و چون از او علت تألیف چنین کتابی را پرسیدند، گفت: هدف من این بود که زبان ها را از لعن خلفا باز دارم.^(۲)

در اواخر قرن هشتم هجری به تفتازانی بر می خوریم، او در «شرح المقاصد» چنین می گوید:

فإن قيل: فمن علماء المذهب من لم يجوز اللعن علی
یزید مع علمهم بأنه يستحق ما یربو علی ذلك ویزید؟

۱- تهذیب التهذیب: ۲۶۴/۳.

۲- سیر أعلام النبلاء: ۱۶۱/۲۱.

قلنا: تحامياً عن أن يرتقى إلى الاعلى فالاعلى^(۱).

اگر گفته شود که چرا برخی از علمای مذهب با این که می دانند یزید مستحق لعن است او را جایز نمی شمارند؟ در پاسخ می گوییم: به خاطر این که از لعن افراد بالاتر از یزید جلوگیری کرده باشند.

و در عصر ما به نویسندگانی می رسیم که در مناقب یزید، حجاج و هند دست به تألیف می زنند، به نظر من تمام این نویسندگان خود می دانند که فضایل و مناقبی را که به چنان افرادی نسبت داده اند سراسر دروغ است و آن افراد سزاوار لعن هستند؛ جز این که هدف اصلی از پرداختن اینان به چنین مسائلی آن است که لعن و نفرین به این افراد، به افراد بالاتر از آن ها و خلفای اولیه سرایت نکند. و از همین جا می فهمیم مخالفت کسانی که با شعائر حسینی و مراسم عزاداری و نقل وقایع عاشورا مخالفت می کنند برای این است که یزید لعن نشود و لعن به او به خلفای دیگر سرایت نکند.

کینه‌های قریش و بنی امیه نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله

و سلم و اهل بیت او علیهم السلام

در این جا می‌خواهیم نمونه‌هایی از کینه‌های قریش و مخصوصاً بنی امیه را نسبت به پیامبر و اهل بیت او علیهم السلام ارائه دهیم، برخی از این کینه‌ها حتی در زمان خود آن حضرت نیز بروز کرده بود و چون آن‌ها نمی‌توانستند از پیامبر انتقام بگیرند، از اهل بیت او علیهم السلام انتقام گرفتند، تا بدین وسیله از پیامبر انتقام گرفته باشند.

امیرالمؤمنین علیه السلام می‌گوید:

اللهم إني أستعديك على قریش، فإنهم أضمرُوا

لرسولك ضروباً من الشر والغدر، فعجزوا عنها، وحلّت

بينهم وبينها، فكانت الوجبة بي والدائرة عليّ، اللهم

احفظ حسناً وحسيناً، ولا تمكّن فجرة قریش منهما ما

دمت حیّاً، فإذا توقّيتني فأنت الرقيب عليهم وأنت على كلّ شيء شهيد.^(۱)

بار خدایا از تو در برابر قریش کمک می‌خواهم،
 آن‌ها شرارت‌ها و کینه‌هایی نسبت به رسول خدا در
 دل‌هایشان پنهان کرده بودند و آن‌ها از ابراز این کینه‌ها
 عاجز ماندند، تو نگذاشتی که آسیبی به او برسانند،
 اکنون نوبت به من رسیده است و آن کینه‌ها بر من فرود
 آمد و مرا در بر گرفت. خدایا! حسن و حسین را
 نگهداری کن و تا زمانی که من زنده هستم فاجران
 قریش را بر آن‌ها مسلط مکن، و آن‌گاه که مرا میراندی
 تو خود نگهبان آنان باش که تو بر هر چیز گواه هستی.
 در این سخن، امیر المؤمنین علیه السلام از شرارت‌ها و کینه‌هایی
 سخن می‌گوید که در دل‌های قریش پنهان است و خداوند تا زمانی
 که رسول خدا صلی الله علیه و آله زنده بود از بروز آن جلوگیری

کرده است و پس از آن، این کینه‌ها بر امیرالمؤمنین علیه السلام باریده و او را در بر گرفته است، همچنین امیرالمؤمنین علیه السلام در این سخن اشاره می‌کند که قریش حسن و حسین را به عنوان انتقام از پیامبر خواهد کشت.

و نیز در خطبه‌ای می‌گوید:

وقال قائل: إِنَّكَ يَا ابْنَ أَبِي طَالِبٍ عَلَى هَذَا الْأَمْرِ
لَحَرِيصٌ، فَقُلْتُ: بَلْ أَنْتُمْ - وَاللَّهِ - أَحْرَصُ وَأَبْعَدُ، وَأَنَا
أَخْصُ وَأَقْرَبُ، وَإِنَّمَا طَلَبْتُ حَقًّا لِي وَأَنْتُمْ تَحُولُونَ بَيْنِي
وَبَيْنَهُ، وَتَضْرِبُونَ وَجْهِي دُونَهُ، فَلَمَّا قَرَعْتَهُ بِالْحِجَّةِ فِي
الْمَلَأِ الْحَاضِرِينَ هَبَّ كَأَنَّهُ يَدْرِي مَا يَجِيبُنِي بِهِ.
اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْتَعْدِيكَ عَلَى قُرَيْشٍ وَمَنْ أَعَانَهُمْ، فَإِنَّهُمْ
قَطَعُوا رَحْمِي، وَصَغَّرُوا عَظِيمَ مَنْزِلَتِي، وَأَجْمَعُوا عَلَيَّ
مَنَازِعَتِي أَمْرًا هُوَ لِي، ثُمَّ قَالُوا: أَلَا إِنَّ فِي الْحَقِّ أَنْ تَأْخُذَهُ
وَفِي الْحَقِّ أَنْ تَتْرَكَهُ^(۱)

شخصی به من گفت: «ای پسر ابوطالب تو به خلافت حریص هستی» گفتم: به خدا سوگند شما حریص ترید و حال آن که ربطی به شما ندارد و من سزاوارتر و نزدیک تر از همه به آن هستم، من حق خودم را می طلبم و شما بین من و آن جدایی می افکنید و نمی گذارید به آن برسیم. وقتی در میان حاضران با برهان آن شخص را کوبیدم، به خود آمد و حیران ماند و نتوانست پاسخ مرا گوید.

خدایا من از تو در برابر قریش و آنان که آن ها رایاری می کنند کمک می طلبم. که آن ها پیوند خویشاوندی مرا بریدند، بزرگی مقام و منزلت مرا کوچک شمردند، و به پیکار با من در آنچه حق من بود هم پیمان شدند، سپس گفتند: آگاه باش که گاهی باید حق را بگیری و گاهی باید آن را رها کنی.

در نامه ای به عقیل می نویسد:

فدع عنك قريشاً وتركاضهم في الضلال، وتجوأهم
 في الشقاق، وجماعهم في التيه، فإنهم قد أجمعوا على
 حربي إجماعهم على حرب رسول الله قبلي، فجزت
 قريشاً عني الجوازي، فقد قطعوا رحمي وسلبوني
 سلطان ابن أُمِّي. (۱)

قریش و پیشتازی آن‌ها را در گمراهی و
 تلاش‌هایشان را در جدایی افکندن، و سرکشی‌هایشان
 را در سرگردانی؛ از خود دور کن که آن‌ها بر جنگ با من
 هم‌پیمان شده‌اند همچنان که قبل از من برای جنگ با
 رسول خدا چنین کرده بودند. قریش پیوند
 خویشاوندی مرا قطع کرد و حکومت پسر مادرم را از
 من گرفت.

ابن عدی در کتاب «الکامل» روایت می‌کند: «ابوسفیان گفت: مثل
 محمد در میان بنی هاشم مانند گل خوش‌بویی در میان گندزار است»

برخی از مردم این سخن او را به پیامبر رساندند، پیامبر در حالی که خشم در چهره‌اش دیده می‌شد آمد، ایستاد و گفت: این‌ها چه سخن‌هایی است که از برخی شنیده می‌شود؟! (۱)

در این روایت گوینده سخن ابو سفیان است، اما در برخی کتاب‌های دیگر همین روایت با همین سند ذکر شده ولی به جای ابوسفیان «مردی» آمده است. برای نمونه بنگرید به مجمع الزوائد. (۲)

و از عبدالمطلب بن ربیع، و او هم از حارث بن عبدالمطلب روایت شده است که گروهی از انصار نزد رسول خدا آمدند و گفتند: ما سخن‌های زشتی از مردم قبیله شما می‌شنویم حتی یکی از آن‌ها می‌گوید: محمد مانند درخت خرمایی است که در زیاله‌دانی رویده است. (۳)

۱- الکامل فی الضعفاء: ۲۸/۳.

۲- مجمع الزوائد: ۲۱۵/۸.

۳- مجمع الزوائد: ۲۱۵/۸.

این همه کینه توزی برای چیست؟

این کینه‌توزی‌ها سببی جز خصوصیتی که میان امیرالمؤمنین علیه السلام و پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم وجود داشت، ندارد. آن‌ها می‌دانستند که آن حضرت از عزیزترین افراد نزد پیامبر است، بلکه به حکم آیه مباهله «نفس» رسول خداوند است، پس از علی علیه السلام انتقام می‌گیرند تا از پیامبر انتقام گرفته باشند. علاوه بر این نقش امیرالمؤمنین علیه السلام در جنگ‌ها و کشتن قهرمانان قریش را نیز باید بر آن افزود.

عثمان خود در سخنی به امیرالمؤمنین علیه السلام به آن تصریح کرده و می‌گوید:

ما أصنع إن كانت قریش لا تحبّکم، وقد قتلتم منهم

یوم بدر سبعین کأنّ وجوههم شئوف الذهب.^(۱)

۱- الابی در کتاب نثرالدر - که چاپ شده و در دست است - این سخن را آورده است، ابن ابی الحدید نیز سخن او را نقل می‌کند، روایت از ابن عباس

چه کنم که قریش تو را دوست نمی‌دارد تو در روز
بدر هفتاد تن از آن‌ها را که هر یک چون گوهری از طلا
بودند، کشته‌ای.

این کینه‌ها و دشمنی‌ها را نسبت به رسول خدا صلی الله علیه و آله
وسلم نتوانستند بروز دهند، و پس از او از اهل بیت او انتقام گرفتند هم
چنانکه رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم از آن خبر داده بود.

آری، وقایع همچنان یکی پس از دیگری بروز می‌کردند، از زهرا
و امیرالمؤمنین علیهما السلام انتقام گرفتند، از حسن و حسین علیهما
السلام انتقام گرفتند، و این کینه‌توزی آن‌ها همچنان تا به امروز ادامه
می‌یابد و از شیعیان نیز انتقام می‌گیرند؛ و همه این کارها در واقع انتقام
از شخص رسول الله است.

است که می‌گوید: بین عثمان و علی گفتگویی واقع شد، عثمان گفت...
شرح نهج البلاغه: ۲۲/۹

برخی از کینه‌توزی‌ها نسبت به علی و زهرا علیهما السلام

طبیعی است که با وجود کنترل شدیدی که نسبت به روایات و احادیث بود، و دخل و تصرف‌های محدثین و راویان در احادیث، و نیز منع آن‌ها از نقل احادیث مهم، سوزاندن و پاره کردن و از بین بردن کتاب‌هایی که چنین مطالبی در آن‌ها بود، انتظار نمی‌رود که وقایع با تمام جزئیات نقل شده و به دست ما رسیده باشد، بلکه فقط ما می‌توانیم به اندکی از آن اندک که برخی از محدثین و مورخین با تمام آن مشکلات و موانع و از پس آن همه پرده‌ها و درگیری‌ها روایت کرده‌اند دسترسی پیدا کنیم.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به اهل بیتش خبر داده بود که این امت بعد از او به آن‌ها خیانت خواهند کرد و کینه‌های خود را بروز خواهند داد و از او انتقام خواهند گرفت، - یعنی با انتقام از پاره تن پیامبر از پیامبر انتقام خواهند گرفت - چرا که او پاره تن و تکه‌ای از وجود پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است و انتقام از زهرا علیها السلام

همان انتقام از پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم، و این پاره تن در میان این امت باقی مانده بود تا آن که این امت امتحان شوند و آن ها آنچه در دل نهفته دارند آشکار کنند.

و چیزی نگذشت که این امتحان واقع شد، و در اندک زمانی این پاره تن رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم به سوی او بازگشت و به او ملحق شد.

ما هرگز انتظار نداریم که به تمام این مسائل به صورت تفصیلی دسترسی پیدا کنیم، بلکه اگر پنجاه درصد آن را نیز بیابیم می توانیم پنجاه درصد دیگر را حدس بزنیم یا استنباط کنیم و بفهمیم.

با وجود آن همه دیوارهای بلند و جلوگیری شدید و تهدیدهای فراوان، باز هم تکه هایی از اخبار و احادیث در این باره به دست ما رسیده است. ما در این بحث فقط از مصادر مهم اهل سنت نقل می کنیم و هیچ متعرض آنچه در کتاب های شیعه آمده است نمی شویم. تلاش ما در این است که به حد امکان از کهن ترین منابع نقل کنیم و از تألیفاتی که در قرن های اخیر سامان یافته استفاده نکنیم، مگر در مقام تأیید سخن پیشینیان یا تذکر دخل و تصرف ها.

گفتار دوم:

فدک

مصادرهٔ فدک و تکذیب حضرت زهرا علیها السلام

به اعتقاد ما تکذیب حضرت زهرا علیها السلام و نپذیرفتن سخن او خود به تنهایی یکی از بزرگترین مصیبت‌ها است، ماجرای فدک تنها مسألهٔ ملک و زمین نیست، بلکه مسألهٔ ظلم به حضرت زهرا علیها السلام تضييع حق او و عدم احترام به او، بلکه اذیت و تکذیب او و به خشم آوردن اوست، خلاصهٔ ماجرا چنانکه در کتب مهم و معتبر آمده چنین است:

۱- فدک در زمان رسول خدا ملک حضرت زهرا علیها السلام بود و آن حضرت در حیات خود فدک را به فاطمه علیها السلام بخشیده بود و این مطلب در کتاب‌های شیعه و سنی دیده می‌شود:

بزار و ابویعلی و ابن ابی حاتم و ابن مردویه از ابو سعید خدری نقل کرده‌اند: هنگامی که آیهٔ «وَأْتِذَا الْقَرَبَىٰ حَقَّهُ» نازل شد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فاطمه علیها السلام را فراخواند و فدک

را به او بخشید.

این حدیث از ابن عباس نیز روایت شده است، و می‌توانید آن را به روایت این بزرگان و محدثین در کتاب «الدر المنثور» ببینید.^(۱) همچنین حاکم، طبرانی، ابن النجار، هیثمی، ذهبی، سیوطی، متقی و دیگران نیز از راویان این حدیث هستند.

ابن ابی حاتم این حدیث را در تفسیرش روایت می‌کند، تفسیری که ابن تیمیه در «منهاج السنه» آن را خالی از هر حدیث جعلی می‌داند.^(۲)

بسیاری از علما و بزرگان اهل سنت اقرار دارند که فدک در زمان حیات رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم، ملک فاطمه علیها السلام بوده و به عنوان عطیه‌ای از سوی رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم به فاطمه علیها السلام شناخته می‌شده است، سعدالدین تفتازانی و ابن حجر مکی از آن جمله‌اند، ابن حجر در «الصواعق» می‌گوید:

۱- الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور: ۱۷۷/۴.

۲- منهاج السنه: ۱۳/۷.

إِنَّ أَبَا بَكْرٍ انْتَزَعَ مِنْ فَاطِمَةَ فِدْكَاً^(۱)

ابوبکر فدک را از فاطمه گرفت

پس فدک در دست زهرا بود و ابوبکر آن را گرفت. چرا؟ و به چه دلیل؟ فرض می‌کنیم که ابوبکر نمی‌دانست: فدک ملک زهرا علیها السلام است و رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم آن را به او بخشیده است و او را مالک فدک قرار داده است، آیا قبل از گرفتن فدک نباید از فاطمه علیها السلام بپرسد؟

۲- اگر ابوبکر باور نداشت که فاطمه علیها السلام مالک فدک است آیا می‌توانست از او شاهی بر اثبات مالکیت مطالبه کند؟ در حالی که به اتفاق همه در این حالت شاهد خواستن خلاف قاعده عرفی، فقهی و حقوقی «ید» است، اما با فرض این که او بتواند شاهد بخواهد، امیرالمؤمنین علیه السلام شهادت داده است، چرا نباید شهادت او پذیرفته شود؟

در کتب اهل سنت برای دفاع از ابوبکر در این مسأله گفته‌اند:

لَعَلَّه كَانَ مِنْ اجْتِهَادِهِ عَدَمُ قَبُولِ الشَّاهِدِ الْوَاحِدِ وَإِنْ
كَانَ يَعْلَمُ بِصَدَقِ هَذَا الشَّاهِدِ

شاید از اجتهاد ابوبکر این بوده که شهادت یک
شاهد تنها را نپذیرد گرچه علم به راستگویی این شاهد
داشته باشد. (۱)

اما می بینیم که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شهادت یک شاهد
تنها را پذیرفته است، ماجرای «خزیمه ذو الشهادتین» در کتاب های
شیعه و سنی آمده است. علاوه بر این آورده اند که: پیامبر در قضیه ای
که تنها شاهد آن عبدالله بن عمر بوده، شهادت او را پذیرفته است و
حدیث آن در «الصحيح» بخاری آمده است. ابن اثیر در «جامع
الاصول» می گوید: رسول خدا به گواهی شاهد تنها که عبدالله بن عمر
بود، قضاوت کرده است. (۲)

آیا در نظر ابوبکر، علی علیه السلام کمتر از عبدالله بن عمر است؟
۳- فرض می کنیم ابوبکر می تواند در ملکیت حضرت زهرا علیها

۱- شرح المواقف: ۳۵۶/۸.

۲- جامع الاصول: ۵۵۷/۱۰.

السلام شک داشته باشد، و فرض می‌کنیم که به گواهی علی علیه السلام نیز شک کند، چرا از فاطمه علیها السلام نمی‌خواهد که سوگند بخورد، تا سوگند او در کنار شهادت علی علیه السلام قرار گرفته و مطلب تمام شود؟ در حالی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بارها به شاهد و قسم قضاوت کرده است. چنانکه در «الصحيح» ابو داود^(۱) و «الصحيح» مسلم^(۲) روایت شده، بلکه قضاوت به شاهد و قسم را جبرئیل برای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آورده است. چنانکه در کتاب الخلافه «کنز العمال» موجود است.

صاحب «المواقف» و شارح آن در این جا می‌گویند:

لعله لم ير الحكم بشاهد ويمين.^(۳)

شاید ابوبکر حکم شاهد و قسم را نمی‌دانسته است.

در پاسخ می‌گوییم: اگر چنین باشد پس باید خود ابوبکر سوگند می‌خورد، چرا سوگند نخورد؟ و حال این که فاطمه علیها السلام

۱- صحيح ابی داود: ۴۱۹/۳.

۲- صحيح مسلم: ۱۲۸/۵.

۳- شرح المواقف: ۳۵۶/۸.

همچنان ملک خود را مطالبه می‌کرد.

تمام این موارد که مطرح شد، بدون در نظر گرفتن عصمت زهرا و علی علیهما السلام و بررسی مسأله به عنوان یک موضوع حقوقی بود، پس باید تمام موازین حقوقی که در کتاب‌های قضایی ذکر شده بر آن منطبق باشد، ولی نیست.

همچنین برای فاطمه علیها السلام دو فرزندش حسن و حسین علیهما السلام و نیز ام ایمن - که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم به بهشتی بودن او گواهی داده بود^(۱) - شهادت دادند.

در شکل دیگر بحث می‌گوییم: اگر هم بپذیریم که فاطمه و اهل بیت علیهم السلام معصوم نیستند و فاطمه علیها السلام هم پاره تن رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم نیست و فدک هم در زمان حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در دست او نبوده است؛ در این که او یکی از بزرگان صحابه است شکی نیست. یا حد اقل مانند یکی از صحابه است، ولی می‌بینیم که در قضیه‌ای کاملاً مشابه درباره یکی دیگر از

۱. ر. ک: شرح حال او در طبقات ابن سعد، و الاصابه ابن حجر: ۴/۴۳۲.

صحابه، ابوبکر سخن آن صحابی را پذیرفته و او را تصدیق کرده، و به سخنش ترتیب اثر داده است، ملاحظه بفرمایید:

بخاری و مسلم از جابر بن عبدالله انصاری روایت کرده‌اند: هنگامی که اموال بحرین را نزد ابوبکر آوردند، جابر نزد او بود و به او گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم به من گفته بود: هر گاه اموال بحرین بیاید مقداری از آن را به تو می‌بخشم. ابوبکر به جابر گفت: برو هر اندازه که پیامبر وعده داده بود بردار.

می‌بینید که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم وفات نموده، جابر ادعا می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم به او وعده داده: «اگر اموال بحرین بیاید فلان مقدار به تو می‌دهم» و رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فوت می‌کند، اموال بحرین بعد از او می‌آید و ابوبکر جانشین رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم شده است، هنگامی که این اموال می‌رسد جابر نزد ابوبکر می‌رود و می‌گوید که رسول خدا به من چنان وعده‌ای داده است و ابوبکر او را تصدیق کرده به سخن او ترتیب اثر می‌دهد و مقداری را که ادعا می‌کند به او می‌دهد.

در این ماجرا - که در صحیح بخاری و مسلم آمده است - دقت

کنید و ببینید که شارحان بخاری چگونه کار ابوبکر را در پذیرش ادعای آن صحابی درباره رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم و دادن بیت المال به او به اندازه ادعایش بدون هیچ شاهد و سوگندی در ادعایش، توجیه می کنند:

- کرمانی در کتاب «الکواکب الدراری فی شرح صحیح البخاری» که یکی از مشهورترین شروح بخاری است، می گوید:

وَأَمَّا تَصْدِيقُ أَبِي بَكْرٍ جَابِرًا فِي دَعْوَاهُ، فَلَقَوْلُهُ صَلَّى
 اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «مَنْ كَذَبَ عَلَيَّ مُتَعَمِّدًا فَلْيَتَّبِعُوا مَقْعَدَهُ
 مِنَ النَّارِ»، فَهُوَ وَعِيدٌ، وَلَا يُظَنُّ بِأَنْ مِثْلَهُ - مِثْلُ جَابِرٍ -
 يَقْدُمُ عَلَيَّ هَذَا.^(۱)

تصدیق جابر در این ادعایش از سوی ابوبکر به دلیل سخن پیامبر بوده که فرموده است: «هر کس از روی عمد بر من دروغ ببندد آتش را جایگاه خویش ساخته است.» و این یک وعده عذاب است و گمان نمی رود

کسی چون جابر اقدام به چنین کاری کند.

شما گمان نمی‌کنید که جابر اقدام به چنین کاری کند و به رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم دروغ ببندد، بلکه بر عکس گمان می‌کنید که او در ادعایش صادق باشد، چرا چنین گمانی را درباره حضرت زهرا علیها السلام با صرف نظر از مقام عصمت و پاره تن رسول خدا بودن و... و فقط به عنوان یک صحابی مانند صحابه دیگر، ندارید.

- به سخن ابن حجر عسقلانی در «فتح الباری» نیز توجه کنید که

می‌گوید:

وفي هذا الحديث دليل على قبول خبر الواحد العدل

من الصحابة ولو جرّ ذلك نفعاً لنفسه.^(۱)

این حدیث دلیلی است بر این که سخن صحابی

عادل به صورت انفرادی باید مورد قبول باشد گرچه

این سخن سودی برای او در پی داشته باشد.

پس این حدیث بر قبول سخن او دلالت می‌کند چرا که ابوبکر از

۱- فتح الباری فی شرح البخاری: ۴/۳۷۵.

جابر شاهی بر صحت ادعایش نخواستہ است، و این برخورد کجا و برخورد او با زہرا علیہا السلام کہ می گفت: رسول خدا فدک را بہ او بخشیدہ است و فدک را ملک او قرار دادہ است، کجا!!

- عینی در کتاب «عمدة القاری فی شرح صحیح البخاری» می گوید:

إِنَّمَا لَمْ يَلْتَمِسْ شَاهِدًا مِنْهُ - أَيُّ مِنْ جَابِرٍ - لِأَنَّهُ عَدْلٌ،
بِالْكِتَابِ وَالسُّنَّةِ، أَمَّا الْكِتَابُ فَقَوْلُهُ تَعَالَى: ﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ
أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ﴾ وَقَوْلُهُ تَعَالَى: ﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً
وَسَطًا﴾ فَمِثْلُ جَابِرٍ إِنْ لَمْ يَكُنْ مِنْ خَيْرِ أُمَّةٍ فَمِنْ يَكُونُ ؟
وَأَمَّا السُّنَّةُ فَلَقَوْلُهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «مَنْ كَذَبَ عَلَيَّ
مَتَعَمَّدًا» ... وَلَا يَظُنُّ بِمُسْلِمٍ فَضْلًا عَنْ صَحَابِيٍّ أَنْ يَكْذِبَ
عَلَى رَسُولِ اللَّهِ مَتَعَمَّدًا.^(۱)

چون جابر بہ دلیل قرآن و سنت «عادل» است، پس ابوبکر از ہم از او شاهد نخواستہ است، دلائل قرآنی

۱- عمدة القاری فی شرح البخاری: ۱۲/۱۲۱.

آیه: کُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ وَ آیه: وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ
 أُمَّةً وَسَطًا و اگر کسی چون جابر از «خَيْرَ أُمَّةٍ» نباشد پس
 چه کسی چنین است؟ و دلیل سنت هم روایتی است که
 رسول خدا فرموده است: «هر کس از روی عمد بر من
 دروغ ببندد جایگاه خود را آتش قرار داده است» پس
 گمان نمی‌رود مسلمانی از روی عمد به رسول خدا
 دروغ ببندد تا چه رسد به یک صحابی.

چگونه است که ابوبکر جابر را در ادعایش تصدیق می‌کند ولی
 زهرا علیها السلام را در ادعایش تصدیق نمی‌کند؟ آیا او کمتر از جابر
 است؟ آیا گمان می‌کنید که او به رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم دروغ
 ببندد؟ در حالی که شما نسبت به هیچ مسلمانی تا چه رسد به
 صحابی، چنین گمانی ندارید. فرق بین ادعای جابر و ادعای فاطمه
 علیها السلام چیست؟ چرا ادعای فاطمه علیها السلام با وجود قاعدهٔ ید و
 شاهد های متعدد پذیرفته نمی‌شود، اما ادعای جابر بدون هیچ شاهد
 و قسمی پذیرفته می‌شود؟!

فاطمه علیها السلام نا امید به خانه برمی‌گردد، و روزی دیگر می‌آید

تا فدک و اموال دیگر باز مانده از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم را به عنوان ارث پدرش مطالبه کند. چون فدک از سرزمین‌هایی بود که برای تصرف آن‌ها رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم لشکر کشی نکرده بود؛ و چنین زمین‌هایی به اجماع علما از آن شخص رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم است و مسلمانان دیگر هیچ گونه سهمی در آن ندارند. و هر مالی و حقی که از مسلمانی پس از مرگ او باقی بماند از آن ورثه اوست و زهرا علیها السلام نزدیک‌ترین وارث پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم است.

بخاری و مسلم از عایشه روایت کرده‌اند: فاطمه دختر رسول خدا برای ابوبکر پیغام فرستاد و اموال «فیء» موجود در مدینه، فدک و آنچه از خمس خیبر باقی مانده بود را به عنوان ارث خود از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم مطالبه کرد. ابوبکر در جواب گفت: رسول خدا گفته است: «ما ارث نمی‌نهیم، هر چه از ما باقی بماند صدقه است» آل محمد فقط می‌تواند از آن استفاده کند، به خدا سوگند چیزی از صدقه‌ای را که رسول خدا قرار داده و در زمان خود او بود تغییر نمی‌دهم و درباره آن‌ها همان گونه رفتار خواهم کرد که رسول

خدا رفتار می‌کرد.

ابوبکر از این‌که چیزی از آن اموال را به فاطمه علیها السلام بدهد خودداری کرد، فاطمه علیها السلام هم بر ابوبکر خشم گرفت و او را ترک کرد و با او سخن نگفت تا از دنیا رفت. او بعد از پیامبر شش ماه زیست و هنگامی که فوت کرد شویش علی شبانه بر او نماز خواند او را دفن کرد و ابوبکر را خبر ننمود، و علی تا زمانی که فاطمه زنده بود میان مردم وجهه‌ای داشت.^(۱)

ماجرای مطالبه فدک به عنوان ارث از سوی حضرت زهرا از موضوعاتی است که در طول تاریخ و از زمان‌های قدیم محور نگارش کتاب‌های زیادی بوده است، و خطبه حضرت زهرا علیها السلام در این باره خطبه جاودانی است که بر پیشانی روزگار خواهد ماند.

در این جا نیز سؤالاتی مطرح است: چگونه گفته ابی سعید و ابن عباس، شهادت علی و حسنین علیهم السلام و دیگران درباره این‌که

۱- صحیح البخاری، باب غزوه خیبر.

رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فدک را به فاطمه علیها السلام بخشیده است پذیرفته نمی شود ولی سخن ابوبکر که پیامبران ارث نمی نهند پذیرفته می شود؟ چرا سخن آن همه صحابی بزرگ بر سخن یک تن ترجیح داده نمی شود؟! توجیه گران در این جا نیز درمانده اند، تنها چیزی که شاید بتوان گفت این است که: «ابوبکر تنها راوی این حدیث نیست بلکه این حدیث از متواترات است و ابوبکر فقط آن را روایت کرده است.» این نظریه را در قالب چند نکته بررسی می کنیم:

نکته نخست:

چرا تا آن زمان کسی این سخن را از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم نشنیده بود؟ چرا کسی نقل نکرده بود؟ و حتی از خود ابوبکر نیز تا آن لحظه کسی این روایت را نشنیده بود؟

نکته دوم:

چرا تا آن روز هیچ یک از اهل بیت پیامبر علیهم السلام این حدیث را نشنیده بودند؟ و حتی وارثان پیامبر از وجود چنین سخنی خبر نداشتند تا جایی که همسران پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم عثمان را نزد ابوبکر فرستادند و سهم ارث خود را مطالبه کردند، و عثمان هم این

سخن پیامبر را به آن‌ها گوشزد نکرد بلکه نزد ابوبکر رفت و خواسته همسران را به او گفت، پس عثمان هم از وجود این حدیث بی‌خبر بوده است.

نکته ظریفی را در این مورد فخر رازی در تفسیرش آورده است، او می‌گوید:

إِنَّ الْمَحْتَاجَ إِلَى مَعْرِفَةِ هَذِهِ الْمَسْأَلَةِ مَا كَانَ إِلَّا فَاطِمَةُ وَعَلِيٌّ وَالْعَبَّاسُ، وَهَؤُلَاءِ كَانُوا مِنْ أَكْبَارِ الزَّهَادِ وَالْعُلَمَاءِ وَأَهْلِ الدِّينِ، وَأَمَّا أَبُو بَكْرٍ فَإِنَّهُ مَا كَانَ مُحْتَاجاً إِلَى مَعْرِفَةِ هَذِهِ الْمَسْأَلَةِ، لِأَنَّهُ مَا كَانَ مِمَّنْ يَخْطُرُ بِبَالِهِ أَنَّهُ يَوْرَثُ مِنَ الرَّسُولِ، فَكَيْفَ يَلِيقُ بِالرَّسُولِ أَنْ يَبْلُغَ هَذِهِ الْمَسْأَلَةَ إِلَى مَنْ لَا حَاجَةَ لَهُ إِلَيْهَا، وَلَا يَبْلُغُهَا إِلَى مَنْ لَهُ إِلَى مَعْرِفَتِهَا أَشَدُّ الْحَاجَةِ؟^(۱)

دانستن مسأله ارث پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم مورد نیاز کسی جز فاطمه علی و عباس نبوده و این‌ها خود از

بزرگان علما و اهل دین و نیز از زاهدان روزگار بودند، اما ابوبکر نیازمند دانستن این مسأله نبود و به ذهنش هم خطور نمی کرد که از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم ارث ببرد، چگونه زینده رسول خداست که این مسأله را به کسی که نیازمند آن نیست بیاموزد و به کسانی که بیشترین نیاز را به آن دارند نیاموزد.

نکته سوم:

از همه این موارد که صرف نظر کنیم، ادعای تواتر حدیث چیزی جز یک ادعای دروغ نیست، چرا که علمای اهل سنت خود تصریح دارند که ابوبکر تنها ناقل این حدیث است و در بحث حجیت خبر واحد به عنوان نمونه و مثالی برای خبر واحد، این خبر را ارائه می کنند.^(۱)

۱- برای نمونه بنگرید به: ابن حاجب در المختصر فی علم الاصول: ۵۹/۲، فخر رازی در المحصول فی علم الاصول: ۸۵/۲، غزالی در المستصفی فی علم الاصول: ۱۲۱/۲، آمدی در الإحکام فی اصول الأحکام: ۷۵/۲ و ۳۴۸، بخاری در کشف الاسرار فی شرح اصول البزدوی و دیگر

علاوه بر این در احادیث دیگر نیز شواهدی بر انفراد ابوبکر در نقل این حدیث وجود دارد.^(۱) و حتی متکلمان نیز اقرار دارند که ابوبکر در نقل این حدیث منفرد است.^(۲)

نکته چهارم:

ابوبکر هم از راویان این حدیث نیست، حتی به صورت منفرد، بلکه این سخن حدیث جعلی است که برای دفاع از ابوبکر ساخته شده است و ابوبکر در آن ماجرا هیچ جوابی نداشت که بدهد حتی به این حدیث، این نکته‌ای است که آن را حافظ عبدالرحمن بن یوسف ابن خراش گفته است.

طبق سخن او این حدیث، حدیث باطلی است و آن را «مالك بن أوس بن حدثان» جعل کرده است.

ابن عدی در شرح حال حافظ ابن خراش می‌گوید:

سمعت عبدان يقول: قلت لابن خراش: حدیث ما

کتاب‌های اصول فقه.

۱- برای نمونه بنگرید به: کنز العمال: ۱۲/۶۰۵ ح ۱۴۰۷۱.

۲- بنگرید: شرح المواقف: ۸/۳۵۵، و شرح المقاصد: ۵/۲۷۸.

ترکناه صدقه؟ قال: باطل، أتهم مالك بن أوس
بالكذب.^(۱)

از عبدان شنیدم که می گفت: به ابن خراش گفتم:
درباره حدیث «ماترکناه صدقه» چه می گویی؟ گفت:
سخن باطلی است، به نظر من مالک بن اوس آن را
ساخته است و او دروغگو است.

می بینید که چگونه محکومات قرآن را که صریح در ارث نهادن
پیامبران و ارث بردن وارثان آنها از آنها است کنار می نهند و به یک
حدیث باطل و جعلی متمسک می شوند.

گفتار سوم:

سوزاندن خانہ حضرت زہرا علیہا السلام

گفتیم که این قوم از بازگویی حوادث و نقل جزئیات امور و تفصیل وقایع جلوگیری کردند، آیا با این وجود شما توقع دارید بخاری برایتان نقل کند: فلانی و فلانی و فلانی با دست خودشان خانه زهرا علیها السلام را آتش زدند، انتظار چنین جملاتی را دارید؟! دیدید که بخاری، مسلم و دیگران احادیثی را که یک دهم این مسائل نیز اهمیت ندارد چگونه تحریف می کنند تا چه رسد به این وقایع. سوزاندن خانه زهرا علیها السلام از مسائل قطعی در احادیث و کتب ما است، علما و راویان و مؤلفان ما بر آن اجماع دارند و کسی که آن را منکر شود یا در آن شک کند از محدوده علمای ما بلکه از جمع شیعیان خارج است، هر کس که باشد.

در کتب اهل سنت این مسأله به شکل های مختلفی آمده است. و من قضایا، اخبار و روایات این مسأله را به گونه ای مرتب ساختم که هیچ نکته ای بر شما مشتبه نشود و نکات بحث به هم نیامیزد، تا هشیارانه ببینید که در نقل این ماجرا و حوادث مربوط به آن، چه ها کرده اند! و در همین مقداری هم که نقل کرده اند چه دسیسه ها که به

کار برده‌اند؟! و آنچه را که نقل نکرده‌اند یا از نقل آن جلوگیری شده است، و یا از روی لجاجت ترک کرده‌اند، خود بحث دیگری است. چگونگی نقل این مسأله تحت عناوین زیر است.

۱- تهدید به سوزاندن:

بعضی از اخبار و روایات می‌گویند که: عمر بن خطاب تهدید به سوزاندن کرد، پس اولین عنوان بحث، «تهدید» است و این مطلبی است در کتاب «المصنف» نوشته ابن ابی شیبہ یکی از اساتید و مشایخ بخاری متوفی ۲۳۵ دیده می‌شود. او ماجرا را به سند خود از زید بن أسلم و زید هم از پدرش أسلم روایت می‌کند.

أسلم - که غلام عمر بوده - می‌گوید:

حين بويع لأبي بكر بعد رسول الله، كان علي والزيير
يدخلان على فاطمة بنت رسول الله، فيشاورونها
ويرتجعون في أمرهم، فلما بلغ ذلك عمر بن الخطاب،
خرج حتى دخل على فاطمة فقال: يا بنت رسول الله،
والله ما أحد أحب إلينا من أبيك، وما من أحد أحب إلينا
بعد أبيك منك، وأيم الله ما ذاك بمانعي إن اجتمع هؤلاء

النفر عندك أن أمرتهم أن يحرق عليهم البيت.^(۱)

هنگامی که پس از رسول خدا با ابوبکر بیعت شد، علی و زبیر داخل خانه فاطمه دختر رسول خدا می شدند و با او درباره وضعیتشان مشورت می کردند. و چون این خبر به عمر بن خطاب رسید او نزد فاطمه رفت و گفت: ای دختر رسول خدا! به خدا سوگند شخصی محبوب تر از پدرت نزد ما نیست و بعد از پدرت شخصی محبوب تر از تو نزد ما نیست، به خدا سوگند می خورم که اگر این افراد نزد تو جمع شوند، چیزی مانع من نمی شود که فرمان دهم تا خانه را به رویشان بسوزانند.^(۲)

این مطلب در تاریخ طبری با سند دیگری آمده است:

أتى عمر بن الخطاب منزل علي، وفيه طلحة والزبير
ورجال من المهاجرين فقال: والله لأحرقنَّ عليكم أو

۱- المصنف: ۴۳۲/۷.

۲- المصنف: ۴۳۲/۷.

لتخرجنَّ إلى البيعة، فخرج عليه الزبير مصلتاً سيفه، فعثر

فسقط السيف من يده، فوثبوا عليه فأخذوه.^(۱)

عمر بن خطاب به خانه علی آمد، طلحه، زبیر^(۲) و

گروهی از مهاجرین در خانه علی جمع شده بودند،

عمر گفت: به خدا سوگند یا برای بیعت خارج می‌شوید

یا خانه را بر شما می‌سوزانم. زبیر با شمشیر آخته بیرون

آمد، لیز خورد و شمشیر از دستش افتاد. به سویی

حمله کردند و او را گرفتند.

برای عنوان تهدید، مابه همین دو مصدر اکتفا می‌کنیم، اما بعضی از

بزرگان و حُفَظ حدیث اهل سنت تا این حد هم نقل نکرده‌اند بلکه

قلم تحریف و سانسور را بالاتر برده‌اند، «ابن عبدالبر» در کتاب

«الاستیعاب» همین خبر را از طریق ابی بکر البزار به همان سندی که

نزد ابن ابی شیبہ بود از زید بن أسلم و او هم از أسلم بدین صورت

۱- تاریخ طبری: ۲۰۲/۳.

۲- به این نکته دقت شود که طلحه نیز در این جمع حضور داشته است،

زبیر از نزدیکان اهل بیت علیهم السلام است، اما طلحه از تیره «تیم»، قبیله

ابوبکر است.

روایت می‌کند:

إِنَّ عُمَرَ قَالَ لَهَا: مَا أَحَدٌ أَحَبَّ إِلَيْنَا بَعْدَكَ مِنْكَ، ثُمَّ قَالَ:
وَلَقَدْ بَلَغَنِي إِنَّ هَؤُلَاءِ النَّفَرِ يَدْخُلُونَ عَلَيْكَ وَلَآنَ يَسْبُلُغُنِي
لَأَفْعَلَنَّ لَأَفْعَلَنَّ.^(۱)

عمر به فاطمه گفت: بعد از پدرت کسی محبوب‌تر از
تو نزد ما نیست، سپس افزود: به من خبر رسیده که آنان
نزد تو می‌آیند اگر بیرون نیایند، چنین و چنان می‌کنم.
همان خبر، همان سند، همان راوی، و تا این حد تصرف! کسانی
که تا این حد روایات را تحریف می‌کنند چگونه توقع دارید که برای آنان
نقل کنند چه کسی در خانه را آتش زد؟!
کدام عاقلی می‌تواند چنین توقعی از اینان داشته باشد؟ و اگر کسی
چنین توقعی داشته باشد یا نادان است یا تجاهل می‌کند یا قصد
شوخی دارد، و یا خیلی ساده است.

۲- آوردن آتش و فتیله:

در برخی دیگر از روایاتی که به این ماجرا پرداخته‌اند به عنوان

۱- الاستیعاب فی معرفة الاصحاب: ۹۷۵/۳.

«آتش آورد» یا «فتیله آورد» بر می‌خوریم، برخی از این مصادر:

بلاذری متوفی ۲۲۴ در «أنساب الاشراف» روایت می‌کند:

إِنَّ أَبَا بَكْرٍ أَرْسَلَ إِلَى عَلِيٍّ يَرِيدُ الْبَيْعَةَ، فَلَمْ يَبِاعِ،
فَجَاءَ عُمَرُ وَمَعَهُ فَتِيلَةٌ، فَتَلَقَّاهُ فَاطِمَةُ عَلَى الْبَابِ، فَقَالَتْ
فَاطِمَةُ: يَا بَنَ الْخَطَّابِ، أَتُرَاكَ مُحَرَّقًا عَلَيَّ يَا بِي؟! قَالَ:
نَعَمْ، وَذَلِكَ أَقْوَى فِيمَا جَاءَ بِهِ أَبُو بَكْرٍ.^(۱)

ابوبکر برای علی پیام فرستاد و از او خواست که
بیعت کند، او بیعت نکرد، عمر با فتیله‌ای آمد، فاطمه
پشت در ایستاد و گفت: ای پسر خطاب! می‌خواهی دَر
را بر من آتش بزنی؟ عمر گفت: آری، و این در آنچه
پدرت آورده است قوی‌ترین است.

ابن عبد ربّه متوفی ۳۲۸ در «العقد الفريد» می‌گوید:

وَأَمَّا عَلِيٌّ وَالْعَبَّاسُ وَالزُّبَيْرُ، فَقَعَدُوا فِي بَيْتِ فَاطِمَةَ
حَتَّى بَعَثَ إِلَيْهِمْ أَبُو بَكْرٍ لِيُخْرِجُوا مِنْ بَيْتِ فَاطِمَةَ وَقَالَ لَهُ:
إِنَّ أَبَا فِقَاتِلَهُمْ، فَأَقْبَلَ بِقَبْسٍ مِنْ نَارٍ عَلَى أَنْ يَضْرُمَ عَلَيْهِمْ

الدار، فلقیته فاطمة فقالت: یا بن الخطاب، أجتت لتحرق دارنا؟ قال نعم، أو تدخلوا ما دخلت فيه الأمة.^(۱)

علی، عباس و زبیر در خانه فاطمه نشستند تا این که ابوبکر پیغام فرستاد و از آن ها خواست برای بیعت خارج شوند و به او گفت: ^(۲) اگر نپذیرفتند آن ها را بکش، عمر با شعله هایی از آتش آمد تا خانه را بر آن ها آتش بزند، فاطمه او را دید و گفت: ای پسر خطاب آیا آمده ای که خانه را آتش بزنی؟ عمر گفت: آری، یا این که آنچه را که مردم پذیرفته اند بپذیرید.

عبارات نقل شده را با یگدیگر مقابله کنید تا تفاوت های آن ها و میزان تصرفات مشخص شود.

ابو الفداء متوفی ۷۳۲ در کتاب «المختصر فی أخبار البشر» انتهای روایت را این گونه نقل می کند:

۱- العقد الفريد: ۱۳/۵.

۲- فردی که ابتدا رفته است، شخصی غیر عمر بوده است و بعد از او ابوبکر عمر را فرستاده است.

وَإِنْ أَبَوْا فَقَاتِلْهُمْ، ثُمَّ قَالَ : فَأَقْبَلَ عَمْرُ بَشِيءَ مِنْ نَارٍ
عَلَى أَنْ يَضْرُمَ الدَّارَ. ^(۱)

«...اگر نپذیرفتند آن‌ها را بکش، پس عمر با مقداری
آتش آمد تا خانه را بسوزاند.»

۳- حاضر کردن هیزم برای سوزاندن خانه:

این عنوان سومی است که در روایات برخی از مؤرخین دیده
می‌شود، مسعودی در «مروج الذهب» آورده است:

«عروة بن زبیر» برای توجیه اعمال برادرش «عبدالله
بن زبیر» - که بنی هاشم را در شعب محصور ساخته و
هیزم جمع کرده بود تا آن‌ها را بسوزاند مگر این‌که با او
بیعت کنند - می‌گوید: عمر هم هیزم آماده کرده بود تا
خانه را بر کسانی که از بیعت با ابوبکر سر باز زده بودند
بسوزاند. ^(۲)

۱- المختصر فی أخبار البشر: ۱/۱۵۶.

۲- مروج الذهب: ۳/۸۶، این سخن را ابی الحدید نیز از قول مسعودی در
شرح خود: ۲/۱۴۷ آورده است.

عروة بن زبیر می‌گوید: «هیزم حاضر کرد»، آن یکی می‌گوید: «مقداری آتش آورد»، هیزم و آتش هر دو آماده‌اند، آیا می‌خواهید تصریح کنند که آتش به هیزم نهادند؟ یعنی اگر تصریح نکنند - که هرگز هم تصریح نمی‌کنند - در این خبر شک می‌کنیم؟ در خبری که امامان ما آن را قطعی می‌دانند و علمای شیعه بر آن اجماع دارند؟!

۴ - آمدن برای بسوزاندن:

عبارت دیگری که دیده می‌شود این است: «عمر به سوی خانه علی آمد تا آن را بسوزاند» این عبارت در برخی از کتاب‌ها از جمله کتاب «روضة المناظر فی أخبار الاوائل والأواخر»^(۱) نوشته ابن شحنة متوفی ۸۸۲ وجود دارد، او می‌گوید:

إِنَّ عُمَرَ جَاءَ إِلَى بَيْتِ عَلِيٍّ لِيَحْرِقَهُ عَلِيٌّ مِنْ فِيهِ، فَلَقِيَتْهُ فَاطِمَةُ فَقَالَتْ: ادْخُلُوا فِيمَا دَخَلَتْ فِيهِ الْأُمَّةُ.

عمر به سوی خانه علی آمد تا آن را بر کسانی که داخل آن بودند بسوزاند، فاطمه او را دید، او به فاطمه

۱- این کتاب در حاشیه برخی از چاپ‌های الکامل ابن اثیر چاپ شده است.

گفت: شما نیز آنچه را که امت پذیرفته‌اند، بپذیرید.

صاحب «الغارات» ابراهیم بن محمد ثقفی در کتاب خود در باره وقایع سقیفه، از احمد بن عمرو بجلی، و او از احمد بن حبیب عامری، و او از حمران بن أعین، و او از امام جعفر صادق علیه السلام روایت می‌کند که حضرت فرمود:

«والله ما بايع علي حتى رأى الدخان قد دخل بيته»

«به خدا سوگند علی بیعت نکرد تا این که دید دود

خانه‌اش را فرا گرفته است»

کتاب سقیفه این محدث بزرگ به دست ما نرسیده است، و این تکه‌ای را هم که نقل شد، شریف مرتضی در کتاب «الشافی فی الامامة» آورده است.

وقتی به شرح حال ابراهیم بن محمد ثقفی متوفی ۲۸۰ یا ۲۸۳ مراجعه می‌کنیم، در تألیفات او دو کتاب: «کتاب السقیفه» و «کتاب المثالب» جلب توجه می‌کند، اما این دو کتاب به دست ما نرسیده است، می‌بینیم که علمای اهل سنت نیز بر این مرد شرح حال نگاشته و هیچ گونه جرح و ایرادی بر او وارد نکرده‌اند، نهایت چیزی که گفته‌اند این است که: «او رافضی است».

بله، او رافضی است و کتاب‌های «السقیفه» و «المثالب» را نگاشته است، و روایتی از این دست را به صورت مستند از امام صادق علیه السلام نقل کرده است.

یکی از دلایل صحت روایت ثقفی سخن حافظ ابن حجر عسقلانی است، او می‌گوید:

لَمَّا صَنَّفَ كِتَابَ الْمَنَاقِبِ وَالْمَثَالِبِ أَشَارَ عَلَيْهِ أَهْلُ الْكُوفَةِ أَنْ يَخْفِيهِ وَلَا يَظْهَرَهُ، فَقَالَ: أَيُّ الْبِلَادِ أْبْعَدُ عَنِ التَّشْيِيعِ؟ فَقَالُوا لَهُ: إِصْفَهَانَ، فَحَلَفَ أَنْ يَخْفِيَهُ وَلَا يَحْدُثَ بِهِ إِلَّا فِي إِصْفَهَانَ ثَقَّةً مِنْهُ بِصَحَّةٍ مَا أَخْرَجَهُ فِيهِ، فَتَحَوَّلَ إِلَى إِصْفَهَانَ وَحَدَّثَ بِهِ فِيهَا^(۱)

زمانی که [ثقفی] کتاب «المناقب» و «المثالب» را تألیف کرد، اهل کوفه به او گفتند که آن را مخفی کند و آشکار نسازد. او گفت: کدام شهر از مبانی تشیع دورتر از همه است؟ گفتند: اصفهان^(۲) او سوگند خورد که

۱- لسان المیزان: ۱/۱۰۲.

۲- البته اصفهان در آن زمان.

کتاب را مخفی سازد و حدیثی از آن نگوید مگر در اصفهان، و تمام آنچه از این کتاب روایت می‌کند از افراد موثق باشد و روایاتش همه صحیح، پس به اصفهان رفت و روایات کتابش را در آن‌جا حدیث کرد.

در روایت اخیر سخن از «دود» است و این‌که «علی بیعت نکرد تا دید دود خانه‌اش را فرا گرفته است». در روایات قبل، آن‌ها از این‌که تا این حد تصریح کنند خوداری کرده بودند، به «هیزم»، «آتش»، «شعله»، «فتیله» و... تصریح کرده بودند، فقط نگفته بودند: «آتش بر هیزم نهاد»، آیا شما می‌خواهید این را هم تصریح کنند؟ آیا راویان این اخبار عاقل نیستند؟ آن‌ها نمی‌خواهند زنده بمانند؟ همه می‌دانیم شرایط موجود به آن‌ها اجازه نمی‌داد که بیش از این تصریح کنند. از طرف دیگر آنان می‌دانستند که خوانندگان کتاب‌هایشان و کسانی که این روایات به آن‌ها می‌رسد عاقل هستند و فهم دارند و از آنچه گفته شده مطالب دیگری را که به میان نیامده حدس خواهند زد و خواهند فهمید.

گفتار چہارم:

سقط جنین فاطمہ علیہا السلام

روایات علمای اهل سنت در باره سقط جنین فاطمه علیها السلام بسیار آشفته و مشوش است. هر کس که به روایات، اقوال و سخنان آنان مراجعه کند به این نکته پی خواهد برد.

این روایات تصریح دارند که علی علیه السلام سه پسر داشت: حسن، حسین، محسن یا محسن یا محسن، و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم این نام‌ها را با تشبیه به نام‌های فرزندان هارون: شبر، شبیر، مبشر بر آن‌ها نهاده بود. این مطالب در «المسند» احمد بن حنبل^(۱) و «المستدرک»^(۲) و مصادر دیگر موجود است و حاکم روایت آن را صحیح دانسته و ذهبی^(۳) نیز صحت آن را تأیید کرده است.

آیا علی علیه السلام پسری به این نام داشته است؟ می‌گویند: آری، او

۱- مسند احمد بن حنبل: ۱/۱۱۸.

۲- المستدرک علی الصحیحین: ۳/۱۶۵.

۳- تلخیص المستدرک: ۳/۱۶۵.

چگونه زیست؟ و سرانجامش چه شد؟

وجود او را می‌پذیرند و در ادامه مطلب اختلاف می‌کنند، شما انتظار دارید که آشکارا و بدون هیچ پرده پوشی و با صراحت سخن بگویند؟! دیدیم که این‌ها نمی‌توانسته‌اند همه حقایق را بگویند، و چگونه اخبار و احادیث را بازیچه خود ساخته‌اند، با این وجود توقع دارید که به صراحت سخن بگویند؟! البته گاهی در این میان افرادی پیدا می‌شوند که حقیقت را بگویند و تاوان باز گویی حقیقت را بدهند، یکی از آن‌ها: ابن ابی دارم متوفی ۳۵۲ است.

ذهبی در شرح حال او می‌گوید:

الإمام الحافظ الفاضل أبو بكر أحمد بن محمد السري
بن يحيى بن السري بن أبي دارم التميمي الكوفي
الشيعة [أصبح شيعياً!!] محدّث الكوفة، حدّث عنه
الحاكم، وأبو بكر بن مردويه، ويحيى بن إبراهيم المزكي،
وأبو الحسن بن الحمّامي، والقاضي أبو بكر الجيلي،
وآخرون. كان موصوفاً بالحفظ والمعرفة، إلّا أنّه يترفض

قد أُلّف في الحطّ على بعض الصحابة.^(۱)

امام حافظ فاضل ابوبکر احمد بن محمد السری
 التمیمی الکوفی الشیعی؛ از محدثان کوفه، حاکم و
 ابوبکر بن مردویه و یحیی بن ابراهیم مزکی، و ابوالحسن
 بن الحمّامی و قاضی ابوبکر جیلی و دیگران از او
 حدیث نقل کرده‌اند، او متّصف به حفظ و معرفت است
 [در وثاقت او مشکلی نیست] جز این که رافضی است و
 دربارهٔ معایب برخی از صحابه کتابی نگاشته است.
 ذهبی در این کتاب بیش از این نمی‌گوید و به رافضی بودن و
 نگاشتن کتاب در معایب صحابه اکتفا می‌کند، وقتی به کتاب دیگر
 ذهبی «میزان الاعتدال» مراجعه می‌کنیم می‌بینیم در آن جا نیز از این
 شخص یاد کرده و شرح حال او را می‌نگارد و از حافظ محمد بن
 احمد کوفی، ابی بشر دولابی^(۲) نقل می‌کند:

۱- سیر أعلام النبلاء: ۵۷۶/۱۵.

۲- سیر أعلام النبلاء: ۳۰۹/۱۴.

... کان مستقیم الأمر عامّة دهره، ثمّ فی آخر آیامه
 کان أكثر ما یقرأ علیه المثالب، حضرتّه ورجل یقرأ علیه:
 إنّ عمر رفس فاطمة حتّی أسقطت بمحسن.^(۱)

او در طول زندگانی خود دارای عقیده مستقیم بوده
 اما در روزهای پایانی عمر، بیشترین روایاتی که بر او
 خوانده می شد درباره کارهای ننگ آور صحابه بود؛
 روزی بر او وارد شدم دیدم شخصی بر او خواند: «عمر
 بالکد به فاطمه زد و او محسن را سقط کرد».

می بینید: این راوی در طول زندگی دارای عقیده مستقیم بود اما
 چون در پایان عمر روایات کارهای ننگ آور صحابه را نقل می کند از
 استقامت خارج می شود.

عمران بن حصین^(۲) هنگامی که مرگ را احساس کرد سراغ یکی

۱- میزان الاعتدال: ۱/۱۳۹.

۲- او از بزرگان صحابه است از او بسیار تمجید کرده اند، و در شرح حالش
 آورده اند: به خاطر گرانقدری و جلالت شأن ملائکه با او حدیث می گفته اند،
 بنگرید: الاصابه فی تمییز الصحابه: ۲۶/۳

از یارانش فرستاد و برای او درباره متعه حج - که عمر آن را حرام کرده بود و او این تحریم عمر را زشت شمرده بود - حدیث نقل کرد، ولی با او شرط کرد که تازنده است این حدیث را از قول او نقل نکند، و آن‌گاه که فوت کرد حدیث را باز گو کند.^(۱)

آری، این شخص در طول زندگانی و تازمانی که چنین روایاتی را به دلیل شرایط موجود نقل نمی‌کرد دارای عقیده مستقیم بود، و در آخرین روزهای زندگانی راویان نزد او می‌آیند و روایت و مطالب را بر او می‌خوانند و او تأیید می‌کند، و اگر هنگام حضور راوی این مرد نمی‌آمد و آن روایت را نمی‌خواند، روایت به دست ما نمی‌رسید.

یکی دیگر از افرادی که بر وقوع چنین جنایتی نسبت به حضرت زهرا علیها السلام تصریح دارد، نظام معتزلی^(۲) متوفی ۲۳۱ است. او می‌گوید:

۱- المسند: ۴/۴۳۴.

۲- نظام یکی از بزرگان معتزله و از افراد بی باک و ترس است، و از بزرگان علما به شمار می‌آید. او در مسائل کلامی نظرات خاصی دارد که گاه خلاف مشهور است. نظریات او در لابه‌لای کتاب‌ها مطرح شده است.

«إِنَّ عَمْرَ ضَرَبَ بَطْنَ فَاطِمَةَ يَوْمَ الْبَيْعَةِ حَتَّى أَلْقَتْ
الْجَنِينَ مِنْ بَطْنِهَا، وَكَانَ يَصِيحُ عَمْرٌ: أَحْرِقُوا دَارَهَا بِمَنْ
فِيهَا، وَمَا كَانَ بِالْأَدَارِ غَيْرِ عَلِيٍّ وَفَاطِمَةَ وَالْحَسَنَ
وَالْحُسَيْنَ.»

در روز بیعت، عمر به شکم فاطمه زد و در اثر این
ضربه جنین از شکم فاطمه افتاد و عمر فریاد می‌زد:
خانه را بر هر که در آن است بسوزانید و در خانه کسی
جز علی، فاطمه، حسن و حسین نبود.

این سخن نظام را شهرستانی در «الملل و النحل»^(۱) و صفدی در
«الوافی بالوفیات»^(۲) نقل کرده‌اند و در کتاب‌های دیگر نیز دیده
می‌شود.

ابن قتیبہ نیز در کتاب «المعارف» این موضوع را آورده بوده، اما
اکنون که به کتاب «المعارف» چاپ شده و موجود مراجعه می‌کنیم آن

۱- الملل و النحل: ۵۹/۱.

۲- الوافی بالوفیات: ۱۷/۶.

عبارت را نمی‌یابیم بلکه می‌بینیم کتاب تحریف شده است.

ابن شهر آشوب متوفی ۵۸۵ از کتاب «المعارف» نقل می‌کند: «محسن با ضربه قنغذ سقط شد»^(۱) و در متن چاپ شده می‌بینیم: «محسن بن علی در کودکی از دنیا رفت».

سبط ابن جوزی در «تذکرة الخواص» می‌گوید: او در طفولیت مرد.^(۲)

از میان محدثان متأخر، حافظ محمد بن معتمد خان بدخشانی در کتاب «نزل الابرار فیما صح من مناقب اهل بیت الأطهار» می‌گوید: او در کوچکی مرد.^(۳)

وقتی به شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید مراجعه می‌کنیم می‌بینیم او از شیخ و استاد خود نقل میکند: وقتی ماجرای هبار بن الاسود - که زینب دختر رسول خدا را ترسانده بود و او سقط جنین کرده بود و

۱- مناقب آل ابی طالب: ۳/۳۵۸.

۲- تذکرة خواص الامة: ۵۴.

۳- نزل الابرار: ۷۴.

رسول خدا او را مهدور الدم خواند - برای او نقل شد، شیخ گفت: اگر هنگامی که این مردم به خانه فاطمه زهرا هجوم آوردند و او را ترساندند تا آنچه در شکم داشت سقط شد، رسول خدا زنده بود حتماً، به مهدور الدم بودن کسی که فاطمه را ترسانده حکم می کرد.

ابن ابی الحدید به او می گوید: آیا این روایت را که برخی از محدثین روایت کرده اند که: «فاطمه ترسید و محسن سقط شد» از قول شما روایت بکنیم؟ شیخ به او گفت: نه، از من این روایت و زوایای پنهان را روایت نکنید! (۱)

آری، روایت نمی کنند، و هر گاه که روایت کنند تحریف می کنند، و اگر کسی چنین روایاتی را ذکر کند، انواع اتهامات را بر او می بندند.

۱- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید: ۱۴/۱۹۲.

گفتار پنجم:

دریدن حرمت خانه حضرت زهرا علیها السلام

هجوم به خانه حضرت زهرا علیها السلام و شکستن حرمت آن، از امور مسلمی است که هیچ شک و شبهه‌ای در آن راه ندارد، و حتی شخصی مثل ابن تیمیه نیز در آن شک نمی‌کند.

از ابوبکر روایت کرده‌اند که قبل از وفات گفته است: من بر چیزی از امور دنیا تأسف نمی‌خورم مگر این‌که: سه کار کرده‌ام که ای کاش نمی‌کردم، و سه کار را ترک کرده‌ام که ای کاش ترک نمی‌کردم و ای کاش سه سؤال از رسول خدا پرسیده بودم.

این روایت بسیار مهمی است و ما به تکه‌هایی که نیاز داریم اشاره می‌کنیم:

۱- وددت أنّي لم أكشف بيت فاطمة عن شيء وإن

كانوا قد غلقوه على الحرب.

۲- وددت أنني كنت سألت رسول الله لمن هذا الأمر

فلا يناعه أحد.

۱- ای کاش حرمت خانه حضرت زهرا را نمی

دریدم اگرچه برای جنگ در آن اجتماع می کردند.

۲- ای کاش از رسول خدا می پرسیدم که بعد از شما

خلافت از آن کیست؟ تا کسی در آن نزاع نکند.

گمان می برید او در این آرزویش صادق بود؟ مگر او در روز غدیر

و موارد و جایگاه های دیگر از بیعت کنندگان نبود؟!

این آرزوهای ابوبکر در کتاب های «تاریخ طبری»، «العقد الفرید»،

«الاموال»، «مروج الذهب»، «الامامه و السیاسه» و کتاب های دیگر^(۱)

دیده می شود، ولی در این مورد نیز قلم تحریف فعال بوده است. به

کتاب «الاموال» مراجعه کنید، در آن به جای «ای کاش حرمت خانه

فاطمه را نمی شکستم» آمده است: «ای کاش چنین و چنان نمی کردم».

جمله را حذف می کنند و جای آن «چنین و چنان» می گذارند با

این وضع انتظار دارید حقایق را همان گونه که بوده نقل کنند؟ از چه

۱- کتاب الاموال: ۱۳۱، الامامه و السیاسه: ۱/۱۸، تاریخ طبری: ۳/۴۳۰،

العقد الفرید: ۲/۲۵۴.

کسی چنین توقع و انتظاری دارید؟

ابن تیمیه نیز اصل قضیه و آرزوی ابوبکر را منکر نمی‌شود، اما دست به توجیه می‌زند و می‌گوید: «او به خانه حمله کرد تا ببیند آیا از اموال خداوند که باید تقسیم شود چیزی در آن جا یافت می‌شود که آن را به مسلمانان برساند».

آری، این چنین فریبکارانه سخن می‌رانند و کافی است که بدانیم: حضرت زهرا علیها السلام این‌ها را لعن و نفرین نموده‌است چنانکه در «أنساب الأشراف» «الامامه والسیاسه» و... آمده‌است.

نکاتی در پایان

در پایان یادآوری چند نکته ضروری به نظر می‌رسد:

۱- فاطمه علیها السلام هرگز با ابوبکر بیعت نکرد و در حالی که از ابوبکر خشمگین بود از دنیا رفت و این نکته در صحاح و کتب دیگر موجود است و ما آن را به روایت عایشه نقل کردیم.

آیا فاطمه علیها السلام بدون شناخت و بیعت با امام زمانش از دنیا رفت؟ آیا فاطمه که علمای اهل سنت او را برتر از ابوبکر و عمر می‌دانند، به مرگ جاهلیت از دنیا رفته است؟ او که اذیت کردنش حرام بوده و موجب کفر است بدون بیعت و امام از دنیا رفته است؟ چه کسی می‌تواند چنین سخنی بگوید؟ پس امام زمان او کیست؟

۲- علی علیه السلام خبر فوت فاطمه را به ابوبکر نداد، و نه ابوبکر و نه کسی دیگر از آن قوم در نماز بر جنازه فاطمه علیها السلام حاضر نشده‌اند.

و می‌دانید که در آن روزگار نماز بر میت یکی از کارهای خلیفه

بوده و با وجود او یا حاکم مدینه هیچ کس حق خواندن نماز بر میت بدون اجازه آن‌ها را نداشته است.

بنابر این عدم دعوت از ابوبکر برای حضور در نماز نشانه و علامتی از نپذیرفتن امامت و خلافت او بود.

۳- فاطمه علیها السلام وصیت کرد شبانه دفن شود تا مظلومیت او در طول تاریخ باقی بماند. خطبه امیرالمؤمنین علیه السلام هنگام دفن آن حضرت بسیاری از جوانب تاریخی مسأله را باز می‌کند و در بردارنده حقیقت‌های زیادی است و بسیاری از مصائب را بازگو می‌کند، و زینده است که هر مؤمنی در این خطبه دقت و تأمل کند.

برخی از طرفداران ابوبکر خبری با مضمون نماز گزاردن ابوبکر بر جنازه آن حضرت را جعل کرده‌اند، و خوشبختانه شخصیتی چون ابن حجر عسقلانی تصریح به دروغ بودن آن خبر نموده است.^(۱)

فهرست مطالب

۷	 مقدمه مترجم
	 مقدمه: احادیثی درباره منزلت فاطمه زهرا علیها السلام نزد خدا و
۱۵	 رسول خدا
۱۶	 حدیث نخست:
۱۷	 حدیث دوم:
۲۰	 حدیث سوم:
۲۰	 حدیث چهارم:
۲۱	 حدیث پنجم:
۲۲	 حدیث ششم:
۲۳	 حدیث هفتم:

گفتار نخست: کینه‌ها ۳۱

کینه‌هایی در دل مردم ۳۳

اندکی از کینه‌های بسیار ۳۷

کینه‌های قریش و بنی امیه نسبت به پیامبر صلی الله علیه

واله وسلم و اهل بیت او علیهم السلام ۴۳

این همه کینه توزی برای چیست؟ ۴۹

برخی از این کینه توزی ها نسبت به علی و

زهر ا علیهما السلام ۵۱

گفتار دوم: فدک ۵۳

مصادره فدک و تکذیب حضرت زهرا علیها السلام ۵۵

گفتار سوم: سوزاندن خانه حضرت زهرا علیها السلام ۷۳

۱- تهدید به سوزاندن: ۷۶

۲- آوردن آتش و فتیله: ۷۹

۳- حاضر کردن هیزم برای سوزاندن خانه: ۸۲

۴- آمدن برای سوزاندن: ۸۳

گفتار چهارم: سقط جنین فاطمه علیها السلام ۸۷

گفتار پنجم: دریدن حرمت خانه زهرا علیها السلام ۹۷

نکاتی در پایان ۱۰۳